

رباعیات نویافته هلالی

۸۷-۱۰۶



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

چکیده: بدرالدین هلالی، از شاعران نامدار اواخر دوره تیموری و اوایل عهد صفوی است. غزل‌های هلالی کمال لطافت را دارد و مثنوی‌های شاه و درویش، صفات العاشقین و لیلی و مجنون او نزد هم‌عصران بسیار مقبولیت بوده است. دیوان اشعار او در هند و ایران به طبع رسیده و مشهورترین چاپ دیوان او، تصحیحی است که به اهتمام استاد مرحوم سعید نفیسی منتشر و چندین بار تجدید چاپ شده است. دیوان هلالی مصحح نفیسی، در بخش رباعیات مشتمل بر ۳۵ رباعی است. در نوشتار حاضر، ۵۰ رباعی نویافته هلالی بر مبنای سه نسخه خطی دیوان او که یکی از آن‌ها نزدیک به زمان حیات شاعر کتابت شده است، عرضه می‌گردد.

واژگان کلیدی: هلالی جغتایی، استرآباد، رباعیات نویافته، شعر دوره تیموری، سعید نفیسی



Newly Found Hilālīs Quatrains

Seyed Ali Mirafazli

Abstract: Badr al-Dīn Hilālī is one of the famous poets of the late Timurid and early Safavid periods. Hilālī's lyric poems are full of delicacy, and his poetries named Shah and Der-vish, the Şifāt al-‘Āshiqān, Lailī and Majnūn were very popular among his contemporaries. The Collection of his poems has been published in India and Iran, and the most famous edition of the collection is an edition that was published and reprinted several times by the efforts of the late master Saeed Nafisi. Hilālī's Diwan edited by Nafisi contains 35 quatrains in the section of quatrains. In the present article, 50 new quatrains of Hilālī are presented based on three manuscripts of his collection, one of which was written close to the poet's lifetime.

Keywords: Hilālī Jaghtaei, Estrabad, Newly Found Quatrains, Timurid Period Poetry, Saeed Nafisi.

پروژه نگاه علوم انسانی
رتال جامع علوم

یکی از شاعران مشهور اواخر دوره تیموری و اوایل عهد صفوی که در عهد تسلط عبیدالله خان ازبک بر هرات، جان بر سر مذهب نهاد، بدرالدین هلالی است. به نوشته تذکره‌ها، اصل او از ترکان جغتایی بود، اما در استرآباد زاده شد و پرورش یافت. در عنفوان جوانی به هرات رفت و در آنجا مورد توجه امیرعلیشیر نوایی و محافل ادبی هرات قرار گرفت. آنچه سام میرزا صفوی در مورد او آورده، نزدیک‌ترین و موثق‌ترین روایت زندگی اوست که در اغلب تذکره‌های بعدی، تکرار شده است:

«هرچند اجدادش از ترکان جغتای است، اما در ولایت استرآباد نشو و نما یافته. در جوانی بعد از خروج از تحت شعاع طفولیت، به صوب خراسان شتافته، از افق هری طلوع نموده. چون نور قابلیت در جبینش هویدا بود، مستهلین آنجا، او را چون ماه عید به یکدیگر می‌نمودند... بسیار به صحبت من می‌رسید. یک باری گفت که نوبت اول که به ملازمت میرعلیشیر رسیدم، این مطلع که: چنان از پا فکند امروز از رفتار و قامت هم / که فردا برنخیزم، بلکه فردای قیامت هم

میرزا را بسی خوش آمد، گفت: تخلصت چیست؟ گفتم: هلالی. فرمود: بدری، بدری! مرا بر مطالعه تحریض نمود، به تحصیل اشتغال نمودم. در واقع، کم از فضایی عصر نبود و کمال شعر را بر آن کمالات افزوده بود. در مثنویات سه کتاب در رشته نظم کشید، یکی شاه و درویش است که از اکثر مثنویات استادان در روانی الفاظ و چاشنی معانی در پیش... در آخر عمر، عجب حالتی دست داد که میان شیعه مشهور به تستن بود و عبیدخان او را کشت که شیعه است و کان ذلک فی سنه ۹۳۹... بعضی ستم ظریفان را به خاطر رسد که تعریفات در حق او زیاده واقع شده» (تحفه سامی، ۱۳۴-۱۳۹).

البته حق تقدم با امیرعلیشیر نوایی است، ولی آنچه وی در مجالس النفاثس در باب هلالی نوشته بسیار مختصر و تلگرافی و مربوط به دوران جوانی اوست: «مولانا هلالی از مردم ترک است و حافظه‌اش خوب است و طبعش نیز برابر حافظه اوست. خیال سبق دارد. امید است که توفیق یابد». فخری هروی در دنباله عبارت امیرعلیشیر، افزوده: «ظاهراً دعای حضرت میر قبول افتاده که مشائزآلیه به مدعای خود رسید و در شعر به همه اسلوب، مهارت تمام پیدا کرد و نادر زمان خود گردید و دیوان جمع ساخت و چندین مثنوی گفت؛ یکی لیلی و مجنون و دیگری شاه و درویش و دیگر صفات العاشقین» (لطایف نامه، ۲۰۴).

تاریخ قتل هلالی، در بعضی نسخ تحفه سامی ۹۳۹ ق ذکر شده است و در برخی دیگر ۹۳۶ ق. بعضی از آن نسخه‌ها که ۹۳۶ ذکر کرده‌اند، عبارت افزوده‌ای نیز دارند که به قرار زیر است:

«تاریخ شهادت هلالی:

شاعر مشهور، مولانا هلالی، آنکه بود
از پس جامی مر او را در سخن صدگونه رشت
گشت چون در دست سیف الله کشته در هرات
ز آن سبب تاریخ قتلش گشت: سیف الله گشت!

وقتی که عبیدالله خان قتلش فرمود، اتفاق در آن محل جوان صاحب حُسن سیف الله نام حاضر بود. هلالی التماس کرد که به دست او کشته شود. تمنایش مبذول داشتند و سیف الله بر او گماشتند. از این سبب قتلش «سیف الله گشت» گشت و کان فی شهرور سنه ست و ثلثین و سبعمائه «تحفه ساهی، دستنویس مغنسیا، ۸۱؛ دستنویس فاتح، ۸۸ ر.»^۱

حکایت قتل هلالی را قاضی احمد قمی در تاریخ خود، ذیل حوادث سال ۹۳۵ که به ماجرای لشکرکشی عبیدخان ازبک به شهر هرات اختصاص دارد^۲، بیان کرده که ما صورت خلاصه آن را که به بحث ما مربوط است، می آوریم:

«چون به حوالی شهرنندان بلده رسیده، رحل اقامت انداخته، مانند اوقات گذشته رایت ستم بر افراخت و آزار و اضرار مسلمانان را شعاع خود ساخت. حسین خان و زمره ای از سرداران کار دیده که بر قلّت ذخیره و کثرت ضعف رعایا و عجزه مطلع شدند، چاره کار منحصر در مصالحه دیده به استصواب خواجه اسحق سیاوشانی، مصالحه بر این وجه قرار یافت که عبید خان از ظاهر هرات کوچ کرده، چند فرسخ مسافت طی نماید تا غازیان محصور با عیال و اطفال و احمال و ائقال از شهر بیرون رفته، خود را به مأمنی رسانند و ازبکان را نگذارند که از عقب ایشان رفته، مزاحمت به عرض و مال آن جماعت رسانند. در آن اثنا، عبید خان این رباعی مستزاد را گفته، به درون شهر فرستاد:

ای اهل هری! ز خاص تا عام شما / از شاه و گدا
دانم که به هم خورد سرانجام شما / از لشکر ما
چون باعث صلح، خواجه اسحاق شده / یعنی که بود
گبری بهتر ز شیخ الاسلام شما / در مذهب ما

(۱) به نظر می رسد که این حکایت، جنبه عامیانه دارد و افزوده دیگران است برای جذابیت بخشیدن به ماجرای مرگ هلالی و کاستن از قباحات قتل او؛ یعنی به «شمشیر خدا» کشته شده و خودش نیز از این ماجرا رضایت داشته است! دستنویس مغنسیا، کمتر از یک دهه بعد از تألیف کتاب، کتابت شده و در خور اهمیت بسیار است. ژست در ماده تاریخ مرگ هلالی، به معنی فروغ و روشنایی است (رک. لغت نامه، ۸: ۱۲۰۷۴). احتمال آنکه «ژست» صورت عامیانه «رشد» هم باشد، وجود دارد.

(۲) این ماجرا را حسن بیگ روملو نیز ذیل حوادث سال ۹۳۵ ق ذکر کرده که شباهت های زیادی به روایت قاضی احمد دارد، اما در ذکر واقعه هلالی، فاقد جزئیات است (رک. احسن التواریخ، ۲: ۱۱۸۰-۱۱۸۴). به نظر می رسد هر دو نویسنده داستان را از یک منبع واحد گرفته اند.

مولانا هلالی که در آن زمان در دارالسلطنه می بود، در جواب، این رباعی را گفته بود:

ای شهره شده به ظالمی نام شما / از شاه و گدا
آزار بود ز اهل دین کام شما / این هست روا؟
بستید بر اولاد علی نان و نمک / چون قوم یزید
صد لعنت معبود بر اسلام شما / در مذهب ما

القصة عبیدخان بعد از تشیید عهد و پیمان به مواد قسم و ایمان، چند کوچ پس نشسته، حسین خان تمامی غازیان و شیعیان و موالیان را در رکاب سعادت ایاب شاهزاده سام میرزا در ساعت مشحون از سعادت، کوچانیده از دارالسلطنه هرات بیرون آمده به جانب ولایت سجستان در حرکت آمده. بعد از بیرون رفتن نواب سامی از دارالسلطنه هرات، عبیدخان بالشرک فراوان داخل شهر شده، بر مسند سلطنت متمکن گردید و اشرار ازبکیه و خبیث سمرقندیه دست ظلم و ستم به جانب ترک و تاجیک و دور و نزدیک دراز کرده، فغان مظلومان دردمند از سپهر بلند در گذشت. بسا مردم سنی مذهب که به سبب گمان مال، او را شیعه گفته، در آن ایام گشته گشتند و بسیاری از شیعیان محتاج و موالیان بی باج که بنا بر عدم تمول، سالم مانده به مراتب عفو رسیدند. از جمله مقتولان مظلوم و کشتگان معلوم، مولانا هلالی است که نظم بلندش بر السنه و افواه مردم آگاه جاری. باعث بر قتل وی، زمره ای از ارباب حسد^۳، الذین فی قلوبهم مرض، به عبیدخان رسانیدند که مولانا دو رباعی در جواب رباعی های شما به طریق هجو گفته، یکی که سابقاً ذکر رفت و دیگری که مذکور می شود. لعبیدخان:

تا چند دلابی سر و سیامان باشی / چون طره مهوشان پریشان باشی
وقت است چو خادمان ز روی اخلاص / در خدمت سلطان خراسان باشی
لمولانا هلالی فی جوابه:

گه در پی آزار دل و جان باشی / گاهی ز پی غارت ایمان باشی
با این همه، دعوی مسلمانی چیست؟ / کافر باشم گر تو مسلمان باشی!

و مع هذا معروض داشتند که مولانا را جهات و اسباب بسیار است. خان قبیح حرکات به حبس وی حکم کرده، ازبکان ناکس او را در محبس قین و شکنجه کرده، پس از ایزدای بسیار و آزار بیرون از شمار، آن نادر روزگار را در چهار سوق هرات به قتل آوردند» (خلاصة

۳) ظاهراً «ارباب غرض» به قرینه «فی قلوبهم مرض» درست است؛ در احسن التواریخ آمده: «زمره ای از اهل حسد، فی جیدها حبل من مسد» (۴: ۱۱۸۴).

التواریخ، ج ۱، ص ۱۹۱-۱۹۴؛ نیز رک. تذکره نفایس المآثر، ۶۰۷-۶۰۸).

به قرینه آنکه تاریخ تصرف هرات ۹۳۵ ق بوده است، و به اعتبار ماده تاریخی که در مرگ هلالی گفته شده، سال ۹۳۶ ق برای مرگ او به واقعیت نزدیک تر است.

دیوان هلالی چندین بار در هند و ایران به صورت سنگی و سربی چاپ شده (کتاب‌شناسی آثار فارسی چاپ شده در شبه قاره، ۳: ۲۲۷۱؛ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ۲: ۲۳۹۲) اغلب این چاپ‌ها شبیه هم است و در بردارنده غزلیات، قطعات و رباعیات شاعر است و در حدود ۲۶۵۰ بیت شعر دارد. مرحوم استاد سعید نفیسی به سال ۱۳۳۷ شمسی تصحیحی از دیوان اشعار و مثنویات هلالی منتشر کرد که مشتمل بر ۵۵۴۰ بیت است. از این مقدار، ۲۹۵۷ بیت به دیوان و مابقی به دو مثنوی شاه و درویش و صفات العاشقین اختصاص دارد. وی موفق به یافتن نسخه‌ای از لیلی و مجنون هلالی نشد و جای آن در کتاب خالی است.^۴ این تصحیح، چندین نوبت تجدید چاپ شده و در حال حاضر، منبع و مرجع اصلی پژوهشگران است. نفیسی در تصحیح دیوان، از سه نسخه خطی و چاپ‌های تهران و کانپور بهره‌مند بوده است.

رباعیات هلالی

در اواخر عهد تیموری و اوایل دوره صفوی، قالب غزل و مثنوی، از قالب‌های اصلی مورد توجه شاعران بود و رباعی جایگاه این دو قالب را نداشت. در ارزیابی رباعیات این دوران می‌توان گفت که فرم رباعی در حوزه لفظ و معنا، از خلاقیت تهی شده و اوج و اعتلای پیشین را از دست داده است. جز نورالدین عبدالرحمان جامی، و یکی دو شاعر دیگر، رباعی سرای با اهمیت دیگری در این روزگار نمی‌شناسیم.

در دیوان هلالی (نسخه مصحح مرحوم نفیسی) ۳۵ رباعی به چشم می‌خورد که هیچ کدام رباعی طراز اولی به شمار نمی‌رود. شگرد اصلی هلالی در رباعی سرایی بازسرابی رباعیات قدیم یا حتی رباعیات شاعران عصر تیموری بود و این روشی است که بسیاری از شاعران آن روزگار، آن را در رباعیات خود به کار می‌بستند. فی المثل این رباعی او (دیوان هلالی، ۲۱۵):

دردا که اسیر ننگ و نامیم هنوز شد عمر تمام و ناتمامیم هنوز

در گفت و شنید خاص و عامیم هنوز صد بار بسوختیم و خامیم هنوز

برگرفته از این رباعی سنایی غزنوی است (جنگ رباعی، ۳۱):

صد دام دریده، زیر دامیم هنوز صد میل دویده، در دو گامیم هنوز

(۴) مثنوی لیلی و مجنون هلالی را سرکار خانم وجیهه پناهی بر مبنای نسخه کتابخانه ملی تبریز تصحیح و منتشر کرده است (تهران، انتشارات زوار، ۱۳۹۴).

صد دفتر عشق خوانده، خامیم هنوز
و این رباعی او (دیوان هلالی، ۲۱۴):

چون صورت زیبای تو انگیخته‌اند

القصه که شکل عالم آرای تورا

صد حُسن و ملاحظت به هم آمیخته‌اند

در قالب آرزوی ما ریخته‌اند

بازسازی این رباعی اثر اخسیکتی است (جنگ رباعی، ۲۹۲):

صد باره وجود را فرو بیخته‌اند

سبحان الله! ز فرق سرتا پایت

تا زو چو تو صورتی برانگیخته‌اند

در قالب آرزوی من ریخته‌اند

این روند، در رباعیات نویافته او نیز مشهود است. فی المثل، این رباعی او (شماره ۱۸ نویافته‌ها):

افسوس که دردم به دوایی نرسید

افسوس که افسوس مرا سود نداشت

فریاد که هرگز نمایی نرسید

فریاد که فریاد به جایی نرسید

احتمالاً متأثر از این رباعی خواجه عبدالله مروارید متخلص به بیانی (د. ۹۲۲ ق) است (مونس الاحباب، ۸):

دیری است کز آن چمن نوایی نرسید

گفتم که رسد ناله به آنجا که تویی

وز کلک نوازشت صدایی نرسید

فریاد که ناله هم به جایی نرسید

شاید هم از این رباعی سلطان مسعود میرزا (اواخر سده نهم ق) گرفته شده باشد (لطایف‌نامه، ۳۸۳):

نوری که عیار دیده روشن بود

فریاد که فریاد به جایی نرسید

چشم بد ایام ز چشمم بر بود

افسوس که افسوس نمی‌دارد سود

نقطه قوت رباعیات هلالی، وجه عاطفی آن‌ها و گزارش تجربه‌های عاشقانه اوست که گاهی در آن‌ها لحظات درخشانی دیده می‌شود. خیتامانه‌های او، تازگی چندانی ندارد، ولی از نفوذ این نوع رباعی در شعر عصر تیموری خبر می‌دهد.

همان‌طور که گفتیم، در دیوان هلالی که مرحوم نفیسی فراهم آورده، ۳۵ رباعی جای گرفته است. تعداد رباعیات چاپ‌های هند و تهران نیز حداکثر به ۳۲ رباعی می‌رسد. رباعیات اغلب این دستنویس‌ها یکسان است و نظم مشابهی دارد. از دیوان هلالی نسخه‌های نسبتاً زیادی موجود است (رک. فهرستگان نسخه‌های خطی فارسی، ۱۵: ۱۰۴۶-۱۰۵۰). ما در جست‌وجوهای خود موفق به یافتن نسخه‌ای از دیوان او شدیم که ۷۸ رباعی دارد و رباعیات آن، دو برابر رباعیات نسخه مصحح نفیسی

است. در سایر منابع نیز چند رباعی دیگر یافتیم که شمار رباعیات نویافته هلالی را به ۵۰ عدد می‌رساند. این رباعیات را برای استفاده محققان در اینجا درج می‌کنیم.

معرفی دستنویس‌ها

مجلس: مهم‌ترین منبع ما برای رباعیات نویافته هلالی، مجموعه دواوین شماره ۸۱۷۹ کتابخانه مجلس شورای اسلامی است که متن آن، دیوان جامی است و در هامش آن، دواوین هفت تن از شعرای هم عصر او کتابت شده است: آصفی قهستانی، شاهی سبزواری، کاتبی تشریزی، حیدر هروی، هلالی جغتایی، بابا فغانی شیرازی و لسانی شیرازی. دیوان هلالی در هامش اوراق ۱۲۸ پ تا ۲۱۷ پ جای گرفته است. این دستنویس در حدود ۳۵۰۰ بیت شعر دارد. دکتر بشری، محتویات نسخه را کامل معرفی کرده و آن را از نسخ بسیار ارزشمند سده دهم دانسته است (رک. فهرست نسخه‌های خطی مجلس، ج ۲۷، بخش اول: ۴۳۰-۴۳۴). همان طور که گفتیم، تعداد رباعیات این نسخه، ۷۸ رباعی است. غیر از رباعی، در سایر بخش‌ها، از جمله غزلیات، نیز اشعاری دارد که در دیوان چاپی نیست. من غزل‌های قافیه الف را با نسخه نفیسی مقایسه کردم و دیدم که شش غزل آن در چاپی نیست:

- تو آفتابی و حُسنی است بر کمال تو را - تا کی از چشم افکند آن شوخ بی پروا مرا

- چون تو به گردش آوری جام شراب ناب را - ای اهل حُسن! جور و جفا می‌کشیم ما

- به چشم قهر مبین در گناهکاری ما - هرگز نشد نصیب که بینم حبیب را

بنابراین، تصحیح مجدد دیوان هلالی بر مبنای نسخه یاد شده و سایر نسخه‌ها، امری ضروری است.

بادلیان: دیوان هلالی، دستنویس شماره MS.Walker 62 کتابخانه بادلیان آکسفورد که در ربیع الاول سال ۱۰۶۳ ق کتابت شده است. این نسخه، ۳۶ رباعی دارد که سه فقره آن در دیوان چاپی نیست.

دانشگاه: دیوان هلالی، دستنویس شماره ۷۹۵۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که با دیوان چندربهان برهمن در یک مجلد است. نسخه، در نوزدهم رجب سال ۱۲۳۷ ق کتابت شده و دارای ۴۳ رباعی است. نسخه بسیار پُر غلطی است، ولی در اصلاح بعضی موارد، به کار آمد.

کنگره: نسخه شماره M28 کتابخانه کنگره آمریکا (نسخه‌های فارسی)، کتابت در ۱۲۳۸ ق. دیوان هلالی در این نسخه، به همراه منشآت و رقعات دیگران آمده است. این نسخه، یک رباعی دارد که در نسخ دیگر نیست.

عرفات: اوحدی بلیانی در تذکره عرفات العاشقین دو رباعی از هلالی نقل کرده است که یکی از آن‌ها در دیوان چاپی و دیگر نسخه‌ای که دیده‌ایم یافت نشد.

(۱)

ای خاک در تو مقصد شاه و گدا
مقصود تویی هر احدی را احدا
اول که نبودیم، تو بودی ز ازل
آخر که نباشیم، تو باشی ابد
(مجلس، ۲۱۲ ر)

(۲)

یارب! چه شد امروز که میخانه ما
خالی است ز های و هوی مستانه ما
پیمانه ما ز باده امروز تهی است
وقت است که پُر کنند پیمانه ما
(مجلس، ۲۱۲ ر)

(۳)

ردا که نماند یار و آن یاری‌ها
آن روز وصال و آن وفاداری‌ها
ماییم شب فراق و بیداری‌ها
تا روز مراغه کردن و زاری‌ها
(مجلس، ۲۱۲ ر؛ بادلیان، ۷۶ ر؛ دانشگاه، ۵۱ ر)

(۴)

گر عمر به صدسال رسانی، هیچ است
ور از صد و بیست بگذرانی، هیچ است
صد سال به دهر ماندی و هیچ نبود
صد سال دگر اگر بمانی، هیچ است
(مجلس، ۲۱۳ ر)

(۵)

عمری [غم] خود به یار گفتیم، بس است
هر جای یکی هزار گفتیم بس است
گویند که: یک بار دگر باید گفت
صد بار و هزار بار گفتیم، بس است!
(مجلس، ۲۱۲ پ)

(۶)

گفتی که به کُشتنت مرا رایی هست
شادم که تو را چنین تمنّایی هست
گفتی که هم امروز تو را خواهم کُشت
امروز مرا بکُش که فردایی هست
(مجلس، ۲۱۲ پ، ۲۱۳ ر)

(۷)

خونخواری چشم عشوه پرداز تو چیست؟ طزاری نرگس فسون ساز تو چیست؟
گر ناز تو را نیاز من بود سبب من ترک نیاز کرده ام، ناز تو چیست؟
(مجلس، ۲۱۳ ر)

(۸)

در دام غمت، چو من گرفتاری نیست در خیل سگت، چو من وفاداری نیست
فردا که به یاران دگر بنشینم معلوم شود که چون منت یاری نیست
(مجلس، ۲۱۲ پ)

(۹)

از دیده گر آن یار پسندیده برفت رفته ست و ز دل نمی رود، این غلط است:
باور نکنی کز دل غم دیده برفت کز دل برود هر آنچه از دیده برفت
(مجلس، ۲۱۳ ر؛ دانشگاه، ۵۱ ر)

(۱۰)

کس همچو من از دست تو پامال مباد آزرده دل و شکسته احوال مباد
از حال خراب من سنگان را ننگ است حالی دارم که سگ به آن حال مباد!
(مجلس، ۲۱۳ پ؛ دانشگاه، ۵۱ پ)

(۱۱)

هرگز فلکم دولت بیدار نداد پیش تو مرا فرصت گفتار نداد
گفتم که ز دل بار غمت برگیرم چون روی تو دیدم، دل من بار نداد
(مجلس، ۲۱۴ ر)

۶) مصراع چهارم رباعی جزو امثال رایج است. رباعی هلالی، بسیار نزدیک است به این رباعی میر دوری هروی شاعر عصر صفوی و به نظر می رسد شاعر اخیر، متأثر از هلالی بوده است: تا از نظر آن یار پسندیده برفت / خون دلم از دیده غم دیده برفت / رفت از نظر و ز دل نرفت، این غلط است / کز دل برود هر آنچه از دیده برفت (تذکره هفت اقلیم، ۲: ۶۶۹).

(۱۲)

آن کافر سرکش بلا می‌گذرد
بر توسن تند بادپا می‌گذرد
او عمر من است و می‌رود تند، بلی
عمری است که چون باد هوا می‌گذرد
(مجلس، ۲۱۴ ر)

(۱۳)

فردا که سر از خاک به در خواهم کرد
باز از غم تو خاک به سر خواهم کرد
بهر توز جان خود گذر خواهم کرد
سر در قدم تو خاک در خواهم کرد
(دانشگاه، ۵۰ پ، ۵۱ پ)

(۱۴)

جانا! ز غمت حکایتی خواهم کرد
وز غصه خود روایتی خواهم کرد
از دست جفای تو به جان آمده‌ام
معدورم اگر شکایتی خواهم کرد^۷
(مجلس، ۲۱۳ پ؛ دانشگاه، ۵۰ پ، ۵۱ پ)

(۱۵)

در عالم عشق، زار می‌باید مُرد
با جان و دل فگار می‌باید مُرد
ز آن پیش که وقت مُردن آید روز مرا^۸
هر روز هزار بار می‌باید مُرد
(مجلس، ۲۱۴ ر)

(۱۶)

زلف سیهت نقاب مه خواهد شد
جان من از این غصه تبه خواهد شد
رخسار تو را زلف تو خواهد پوشید
افسوس که روز من سیه خواهد شد
(مجلس، ۲۱۳ پ؛ دانشگاه، ۵۰ پ)

(۷) کاتب دستنویس دانشگاه، بیت دوم این رباعی و رباعی قبل را جابه‌جا نوشته است.
(۸) کذا در اصل. وزن شعر نابسامان است.

(۱۷)

تا کی آلم از تو هر زمان خواهد بود
تیر ستم تو بر کمان خواهد بود
سوگندمخورکه: «خوی من به شده است»
بالله که همان است و همان خواهد بود
(مجلس، ۲۱۳ پ)

(۱۸)

افسوس که دردم به دوایی نرسید
فریاد که هرگز نوایی نرسید
افسوس که افسوس مرا سود نداشت
فریاد که فریاد به جایی نرسید
(مجلس، ۲۱۳ پ، ۲۱۴ ر)

(۱۹)

یک روز برون آی به آهنگ شکار
یک روز دگر به عزم گلگشت بهار
من عاشق و، بی تو زار می‌رم همه روز
مسکین من و هر کس که بود عاشق زار
(مجلس، ۲۱۴ ر؛ دانشگاه، ۵۰ پ)

(۲۰)

ای رفتنت از رفتن جان مشکل تر
هم آمدنم با تو به غایت مشکل
وز فرقت عمر جاودان مشکل تر
هم بودن من بی تو از آن مشکل تر
(دانشگاه، ۵۰ پ)

(۲۱)

هر روز چو گل جلوه کنی جای دگر
هر لحظه کنی ز ناله غوغای دگر
ای گل! به دور روز خُسن خود غزه مشو
کامروز دگر داری و فردای دگر
(مجلس، ۲۱۴ ر)

(۲۲)

ای دل! تو علم بر فلک افراشته گیر
عالم همه ملک خویش پنداشته گیر
هر چند که پنداشته‌ای، داشته گیر
آخر همه روز ملک [بگذاشته^{۱۰}] گیر
(مجلس، ۲۱۴ر)

(۲۳)

شوق تو چنان سوخت جگرها که مپرس
عشق تو چنان فکند سرها که مپرس
گفتی که: بگو تا چه قدر مشتاقی
مشتاق توایم آن قدرها که مپرس!^{۱۱}
(مجلس، ۲۱۵ر؛ بادلیان، ۷۹پ)

(۲۴)

از دیده برفت یار، افسوس افسوس
از دست شد آن نگار، افسوس افسوس
واویلی از این فراق، صد واویلی
افسوس و هزار بار افسوس افسوس
(مجلس، ۲۱۴پ)

(۲۵)

گر عاشق و رند و می پرستی، خوش باش
با هرکه در این دور نشستی، خوش باش
چون نیست تو را ز حال فردا خبری
ای بی خبر! امروز که هستی، خوش باش!^{۱۲}
(مجلس، ۲۱۵ر)

(۲۶)

لوحی است رخت که ساختند از سیمش
ابروی سیاه تو خط تعلیمش
رخسار تو مصحف است چون بگشایی
خواهم که [ببوسم^{۱۳}] از سر تعظیمش
(مجلس، ۲۱۵ر)

۱۰ در اصل: پنداشته. نه قافیه اش درست است و نه عبارتش. مشکل قافیه حل شده، اما ناتندرستی عبارت همچنان پابرجاست.
۱۱ شبیه این رباعی آصفی هروی است و احتمال دارد هر دو رباعی در جریان یک مشاعره سروده شده باشد: چندان به ره تو رفته سرها که مپرس / دارد ره آرزو خطرها که مپرس / هجران تو را سبب قضا و قدر است / مشتاق توایم آن قدرها که مپرس (دیوان آصفی، ۲۴۵).

۱۲ تقلیدی است از رباعی معروف منسوب به خیام (طریخانه، ۹۴): خیام اگر ز باده مستی، خوش باش... الی آخر.

۱۳ اصل: نویسم. خطای کاتب است.

(۲۷)

دردا که مرا از تو جدا کرد فراق
با صد غم و درد آشنا کرد فراق
گفتی که: بگو فراق من با تو چه کرد
من با تو بگویم که چها کرد فراق
(مجلس، ۲۱۵ ر)

(۲۸)

آه از ستم زمان^{۱۴} دل سوز فراق
آه از اثر تیر جگردوز فراق
گر جمله غم‌های جهان جمع شوند
هرگز نشود برابر روز فراق
(کنگره، ۱۵۰ پ)

(۲۹)

جانم به لب آمد ز ستم‌های فراق
روزم به شب آمد از الم‌های فراق
بر من غم فدای قیامت سهل است
امروز قیامت است غم‌های فراق
(مجلس، ۲۱۵ ر)

(۳۰)

سبحان الله زهی خدای متعال
واقف همه جا از همه کس در همه حال
بحر کرمش فزون ز دریای قیاس
شهر نعمش برون ز صحرای خیال
(مجلس، ۲۱۱ پ)

(۳۱)

چو باد بسی طواف عالم کردم
روی از همه با خاک درت آوردم
بر خاطر اگر ز من غباری است تو را
جایی بروم که کس نیازد گردهم
(مجلس، ۲۱۵ پ؛ بادلیان، ۷۹ پ)

(۳۲)

جامی ز کف ساقی مه‌وش نزدم
آبی نگرفتم و بر آتش نزدم
ای غصه! تو راه نفسم بریستی
تا همره من شدی، دم خوش نزدم
(مجلس، ۲۱۵ پ)

(۳۳)

بی روی تو اشک لاله گون می ریزم
خوناب دل از دیده برون می ریزم
از خون جگر، دو دیده دریاست مرا
دریادریا ز دیده خون می ریزم
(مجلس، ۲۱۵ پ)

(۳۴)

هر غمزه زنی، عشوه گری را چه کنم؟
هر سنگ دلی، بی خبری را چه کنم؟
گفتی که: برو بر دگری مایل شو
من میل تو دارم، دگری را چه کنم؟
(مجلس، ۲۱۶ ر)

(۳۵)

خواهم ز سگان آستان تو شوم
شب تا دم صبح، پاسبان تو شوم
سگ خود چه بود؟ بالله اگر بگذاری
خاک قدم خیل سگان تو شوم^{۱۵}
(مجلس، ۲۱۵ پ)

(۳۶)

هر بار که در خیال روی تو شوم
در کوچه دوان به آرزوی تو شوم
گفتی: دگرت به کوی خود نگذارم
بگذار مرا که خاک کوی تو شوم
(مجلس، ۲۱۵ پ، ۲۱۶ ر)

(۳۷)

هرگز به سر کوی تو پیدا نشدیم
کز دست رقیبان تو رسوا نشدیم
رانند چو سگان، رقیب از در ما را
سگ بر در تو کسی شد و ما نشدیم!
(مجلس، ۲۱۶ پ)

(۱۵) در اصل: سگان کوی تو. قافیه نادرست است. قیاساً تصحیح شد. ترکیب «خیل سگان» را شاعر در رباعی دیگری نیز به کار برده است.

(۳۸)

آن کس که به خدمتت نشاید، ماییم
و آن کس که تو را از او نباید، ماییم
آن کس که زیاد ما برون نیست تویی
و آن کس که تو را به یاد ناید ماییم
(مجلس، ۲۱۶ ر)

(۳۹)

فریاد زدم که جور و بیداد مکن
بیداد دگر کرد که: فریاد مکن!
گفتم که گذشت تیرت از دل، گفتا:
چیزی که گذشت، هیچ از او یاد مکن!
(مجلس، ۲۱۶ پ؛ دانشگاه، ۵۰ پ)

(۴۰)

ای تازه گل به ناز پرورده من
وی آفت جان بر لب آورده من
خواهم که تو را خدای رحمی بدهد
تا بگذری از گناه ناکرده من^{۱۶}
(مجلس، ۲۱۶ ر)

(۴۱)

خواهم گلی از روی تو [چینم]^{۱۷} پس از این
پیشت به مراد دل نشینم پس از این
امشب شب وصل است، مرا زار بکش
تا درد فراق را نبینم پس از این
(مجلس، ۲۱۶ پ)

(۴۲)

امروز که سر زند گل ها رنگین
درباب که وقت خوش همین است، همین
بر روی زمین ز سبزه دیدم خط سبز
زین گونه خطی که دیده بر روی زمین؟
(مجلس، ۲۱۶ ر)

(۴۳)

جان رفت و تن ز پافتاد از غم تو
زین سان که منم، کسی مباد از غم تو

۱۶) این رباعی را شیخ بهایی در کتاب کشکول بی ذکر نام گوینده نقل کرده است (الکشکول، ۲: ۱۳۷).
۱۷) اصل: چیدن. بر اساس قافیه های دیگر اصلاح شد.

من داد کنم، غم تو بیداد کند
داد از غم تو، هزار داد از غم تو
(مجلس، ۲۱۷ ر)

(۴۴)

آن کیست که خون دل نخورد از غم تو
هر کس که به این شکل تو را روزی دید
و آن کیست که جان را نسپرد از غم تو
چون روز دگر ندید، مُرد از غم تو
(مجلس، ۲۱۷ ر)

(۴۵)

خواهم چمنی باشد و آنگه من و تو
یا همچو تویی باشد و آنگه تو من
وز می دو منی باشد و آنگه من و تو
یا همچو منی باشد و آنگه من و تو
(مجلس، ۲۱۷ ر؛ دانشگاه، ۵۰ پ)

(۴۶)

یارب! تو پری یا ملکی یا بشری
هر چیز که گوئیم از آن خوب‌تری
یا غیرت آفتاب و رشک قمری
خوبند همه، ولی تو چیزی دگری
(مجلس، ۲۱۷ پ)

(۴۷)

از چشم به آهوی ختامی مانی
معبود نه‌ای، وگرنه در یکتایی
وز مو به شب سیاه مانی
گر کفر نباشد، به خدا می مانی
(عرفات، ۶: ۴۱۳۷)

(۴۸)

یک بار اگر به روی من خنده کنی
چون غنچه اگر به خنده لب بگشایی
صد بار مرا به روی خود بنده کنی
گل‌های چمن را همه شرمنده کنی^{۱۸}
(مجلس، ۲۱۷ پ؛ بادلیان، ۷۹ پ)

(۴۹)

تا کی به امید تو روم سوی به سوی؟
خوش آنکه نشینیم به هم روی به روی
گردم چو سگان در به در و کوی به کوی
گوییم غم فراق را موی به موی
(مجلس، ۲۱۷ر)

(۵۰)

امروز سریر حُسن را شاه تویی
نوری که زمین و آسمان روشن از اوست
خوبان همه چون ستاره و ماه تویی
بِالله تویی و ثَمَّ بِالله تویی!
(مجلس، ۲۱۷ر)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

منابع

- احسن التواریخ، حسن بیگ روملو، تصحیح و تحشیه دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۴، ج ۳
الکشکول، شیخ بهایی، صححه و علقه: حاج میرزا محمد صادق نصیری، قم، شرکت طبع و نشر قم، ۱۳۳۷، ج ۲
تحفه سامی، سام میرزا صفوی، تصحیح و تعلیقات: فاطمه انگورانی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۹

دستنویس شماره ۶۳۸۱ کتابخانه مغنيسا، کتابت ۹۷۳ ق، ۱۶۶ برگ

دستنویس شماره ۴۲۴۲ کتابخانه فاتح، بدون رقم، سده دهم ق، ۱۸۲ برگ
تذکره نفیس المآثر، علاءالدوله کامی قزوینی، تحقیق و تصحیح: سعید شفیعیون، تهران، انتشارات کتابخانه مجلس،
۱۳۹۵
تذکره هفت اقلیم، امین احمد رازی، تصحیح سید محمدرضا طاهری (حسرت)، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۸، ج ۳
جنگ رباعی، پژوهش و ویرایش سید علی میرافضلی، تهران، نشر سخن، ۱۳۹۴
خلاصه التواریخ، قاضی احمد حسینی قمی، تصحیح احسان اشراقی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم ۱۳۹۴، ج ۲
دیوان آصفی هروی، به تصحیح و تحشیه هادی ارفع کرمانشاهی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۴۲
دیوان سنایی غزنوی، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران، کتابفروشی ابن سینا، ۱۳۴۱
دیوان هلالی جغتایی، به تصحیح و مقابله سعید نفیسی، تهران، کتابخانه سنایی، چاپ سوم: ۱۳۷۵

دستنویس شماره ۶۲ MS. Walker کتابخانه بادلیان آکسفورد، کتابت در ربیع الاول سال ۱۰۶۳ ق، ۹۹
برگ

دستنویس شماره ۷۹۵۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، نوزدهم رجب سال ۱۲۳۷ ق، ۹۸ برگ

دستنویس شماره ۲۲۸ کتابخانه کنگره آمریکا (نسخه‌های فارسی)، کتابت در ۱۲۲۸ ق، ۱۵۳ برگ
طربخانه: رباعیات خیام، یاراحمد رشیدی تبریزی، تصحیح جلال الدین همایی، تهران نشر هما، چاپ دوم: ۱۳۶۷
عرفات العاشقین و عرصات العارفين، تقی الدین محمد اوحی بلیانی، تصحیح سید محسن ناجی نصرآبادی، تهران،
اساطیر، ۱۳۸۸، ج ۷
فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، خانابا مشار، تهران، ۱۳۵۱، ج ۲
فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)، به کوشش مصطفی درایتی، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران،
تهران، ۱۳۹۰، ج ۴۵
فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، جلد ۲۷، بخش اول، تألیف جواد بشری، تهران، انتشارات
کتابخانه مجلس، ۱۳۸۸
کتاب‌شناسی آثار فارسی چاپ شده در شبه‌قاره، عارف نوشاهی، تهران، نشر میراث مکتوب، ۱۳۹۱، ج ۴
لطایف‌نامه: ترجمه مجالس النفاثس امیر علیشیر نوایی، فخری هروی، تهران، بنیاد موقوفات افشار، با همکاری انتشارات
سخن، ۱۳۹۸
مجموعه دواوین، دستنویس شماره ۸۱۷۹ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، بدون رقم، کتابت سده دهم ق، ۲۹۹ برگ
مونس الاحباب، شهاب الدین عبدالله مروارید (بیانی کرمانی)، به کوشش سید علی میرافضلی، تهران، انتشارات کتابخانه
مجلس، ۱۳۹۰

ای خاک در تو قصد شاه و کما
 مقصود تو ای ارحامی که
 ادل که بودم تو بودی نازل
 چشمه که با چشم تو باقی با

ای آن کون که سست بودم
 در بند خجای خود بودم
 زینار که کسب ز غایب بودم
 در نیم شب راز بودم

بلائی جان شوهر بدین و من کجاست
 که آن پادشاه کاغذی است
 جو محرومان کجاست تیر و کمان
 شه اکون غم که غرض خوشبختان
 کجی تا بآوردم کس هر زمان
 بجان او همین خسرو دشتی است
 که فردا جو کجاست و اوقات جان را برسانم

من بصر و دل کان شکل سپاه زمان
 سوار شوخ من در جلوه ناز و من پیران
 نهاد بر کمان تیر از پی سید و مسکن
 پس از غری ریافت آنجاسا که راشو
 من پهل که با خود حیف دارم شدن
 کجایش آن عفاش که دیدم هر کراجم
 کسان شبها بنگرشت و جانی این

به حفت این که هر چشمش از نظر منم
 چنین شوقی که من ارم به سکن از ناگه
 کجود راه و خورشید آمد چون بود
 تبار یکی جبرائیل شمل غم و دیگ
 جو محروم و دیدارش کوی در و دم
 سر بالین ارم لیکن از بخت این عوام

بنو زخم از نو باشد که یکبار در کس
 برون ای جان غم غم غم و کس
 که تویش نظر باشی من در راه و جبر
 بود که بر تو رخسار شربت را کس
 زمانی هر خورشیدی در آن یوار و در
 که وقت جان پیر و ناسانش بر کس

کج محنت و اندوه غای جان
 چنین که در و بجان هر زمانش ترنم

ای که از زبان از غایت
 در چشم از خود غریبیت را
 کجاست که بجان تو بودم
 را با چشم کس که غایت را

ای که چشمه از راه که غایت
 غایت زان سوی که غایت

بیا که از راه از راه از راه
 وقت که کس کند پادشاه

درد که غایت پادشاه آن یار
 آن روز وصال دان و غایت
 بایم و شب از آن یار
 تمام در دم غم که در آن

شاه که از آن غایت
 کج محنت و اندوه غایت
 این غایت و غایت
 غایت و غایت
 غایت و غایت
 غایت و غایت

تصویر دستنویس شماره ۸۱۷۹ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، برگ ۲۱۲ ر